



در جغرافیای شاهنامه

۱- شغنان و شغنی ها در شاهنامه

دکتر خورشید خورشید نظر پامپرزاد

۱۶ جوزای ۱۳۹۱

این مقاله قبلا در روزنامه انیس به تاریخ ۵ قوس سال ۱۳۶۹ به چاپ رسیده که اینک با تجدید برخی نکات دوباره نشر میشود.

شاهنامه این بزرگترین گنجینه پر بار ادبیات و تاریخ زبان فارسی است که به دست بزرگمرد طوس حکیم ابوالقاسم فردوسی آفریده شده و در طی قرون و اعصار مدیدی منبعی برای شناساندن فرهنگ و اسطوره های آریایی تلقی شده و عظمت آن با گذشت زمان بیشتر از پیش گسترش یافته و آن کاخ بلند برپا داشته اش بر اوج سر می افرازد و گزندی از باد و باران نبیند. چه خوش است این گفته صاحب شاهنامه را شاهد مدعا گرفت که می گوید:

بنا کردم از نظم کاخ بلند
که از باد و باران نیابد گزند

او شاهان و پهلوانانی را که صدها و هزارها سال پیش پدرود حیات گفته اند ؛ به این کاخ با عظمت مسکن گزین ساخته و نام آن ها را دوباره زنده می کند ، به آن ها هویت می بخشد ، به پادشاهی مناطق منصوب میسازد. آنها را متوطن شهرها ، قصبات ، دهات و قراء می نماید؛ از گفته خودش:

منش ساختم رستم داستان وگرنه یلی بود در سیستان

این متوطن ساختن وی طی هزاره کنونی هویت مناطق و مردمان این خطه باستانی را از آن دوران توضیح می دارد که البته نه در هزاره کنونی بلکه از گذشته های دورتر از آن گفتنی هایش الهام بخش شناخت هویت مردمان این دیار باستانی می باشد.

شاهنامه در بخش اتنوگرافی مردمان ، اقوام و قبایل مختلف را به صحنه می آورد و به طور عموم این اقوام و قبایل را عمدتا در دو دسته ایرانیان و تورانیان قرار می دهد . مولف شاهنامه جغرافیای حوادث را برای این دو دسته نقاطی از براعظم آسیا معین می کند. او سرزمین آریایی آن زمان را میان سه پسر فریدون سر سلسله آریایی ها تورج ، سلم و ایرج تقسیم می نماید که نقش سلم در این حوادث کمرنگ است. در قلمرو ایران مناطق مختلفی را قرار می دهد که چهره امروزی باشندگان آن ها اقوام و قبایل مختلف را می نمایاند؛ ولی بدون نام گرفتن همه آن ها را ایرانی می خواند و هر آنچه افتخاری را بیاد می آورد نثار قدوم آن ها می کند. مگر در قلمرو توران مناطق مختلف را با اقوام و قبایل مختلف ذکر می نماید. اسطوره های آریایی که از دوران جمشید یادآوری می کنند در شاهنامه در صحنه های رزم و نبرد ، کشمکش و لشکرکشی، جنگ و خونریزی به نمایش گذاشته شده اند که همانا برخورد دو قوم یا قبیله به نام های ایران و توران است که این اسطوره ها را به وجود می آورند. ولی در دوره های نزدیکتر تاریخی که پای زردشت شخصیت توانای تاریخ این سرزمین به این داستان ها می کشد، نمایانگر این امر است که همه این جنگ ها و نبردها نه صرف ریشه تسخیر سرزمین های یکدیگر را دارد ؛ بلکه دلیل قویتر از آن مسایل فرهنگی و عقیده مذهبی آریایی ها می باشد. آریایی ها در اول که معتقد به ارباب الانواع مختلف بودند و به رسومات نیاکان پابند؛ اینک در برابر یک اندیشه نو، یک ریفرم در عقیده قرار گرفتند که گشتاسب شاه ایران این عقیده را که توسط زردشت پیشکش گردیده؛ با پیشانی باز خوش آمدید گفت و خود مروج پرتلاش آن گردید. داستان « پیدا شدن زردشت و گزیدن گشتاسب کیش او را» این مطلب را توضیح میدارد. در این داستان آمده که گشتاسب همه سران دربار خویش را فرا می خواند و به آنها حکم میدهد: (۱)

کنون جمله این پند من بشنوید	پیاده سوی سرو کشر روید
بگیرید یکسر ره زردهشت	به سوی بت چین برآید پشت
به برز و فر شاه ایرانیان	ببندید کشتی همه بر میان
به آنین پیشینگان منگرید	بدین سایه سرو بن بگرید

پذیرش آئین جدید شاه ایران را تشجیع می کند تا در برابر حریفانش به مقابله بپردازد . از یک طرف تورانیان که شدیداً به آئین پیشینیان وابسته اند ؛ این عمل گشتاسب را مردود می شمارند و از جانبی هم گشتاسب که مکلف به پرداخت باژ به ارجاسب شاه توران بود زردشت او را از پرداخت باژ به شاه توران مانع می شود؛ در شاهنامه آمده است: (۲)

به شاه جهان گفت زردشت پیر	که در دین ما این نباشد هژیر
که تو باژ بدهی به سالار چین	نه اندر خور آید به آئین و دین
نباشم بر این نیز همداستان	که شاهان ما در گه باستان
به ترکان ندادند کس باژ و ساو	به ایران نبد شان همی توش و تاو

این دو عامل باعث جنگ های شدیدی میان توران و ایران گردید. در آغاز این جنگ ها میان اقوام آریایی صورت می گیرد که هم تورانیان و هم ایرانیان از نظر اتنیکی مربوط یک نژاد هستند. ولی بعدها که اقوام دیگری به سرزمین های آن ها وارد می شوند و در جنگ ها سهم می گردند؛ فردوسی آن ها را نیز تورانی می خواند. چنانچه در بیت های بالا ارجاسب شاه توران ، سالار چین خطاب می شود و نیز در گه باستان از ترکان یاد می نماید. در صورتی که پای اقوام ترک پس از سده های ۵ و ۶ میلادی به آسیای میانه می رسد. یکی از اشتباهات این مرد سخن در تشخیص اتنوگرافی اقوام است. زیرا همه آن هایی که در مقابل ایران قرار می گرفتند؛ تورانی خطاب کرد که با این عمل تاریخ حیات یک بخش بزرگی از آریایی ها را در ابهام برد.

نزدیک بودن صدای تلفظ « تور » و « ترک » پژوهشگران بعدی را در گمراهی قرار داد و با تکیه بر فرموده های شاهنامه استنتاج نادرستی از تحقیقات حاصل شد. شاهد مدعا سلطنت های مقتدر کوشانی ها و یفتلی ها است که در سپاه توران اقوام نیرومندی تمثیل می شوند؛ در شاهنامه آمده: (۳)

کشانی چو کاموس شمشیرزن	که چشمش ندیدست هرگز شکن
------------------------	-------------------------

کشانی مراد از « کوشانی » است . و یا: (۴)

برانگیخت کاموس جنگی سمند	هم آورد او پیل بد با کمند
به تیغ اندر آمد کشانی چو گرد	بدان تا نماید به رستم نبرد

و یا در مورد یفتلی ها: (۵)

سپاهی ز هیتالیان برگزید	که گشت آفتاب از جهان نا پدید
-------------------------	------------------------------

یفتلی ها را به نام هیاطله یا هیتالیان در شاهنامه آورده اند که محققین اروپایی آن ها را از نژاد هون و در تفاوت با هون های زرد نژاد آن ها را هون های سفید گفته اند. مشخصه بی که به آن ها می دادند؛ فقط سفیدبودن پوست بدن آن ها

بود که به نام هون های سفید یاد شده اند . در صورتی که شواهد گویای اتنیکی و رسومات فرهنگی ذکر شده از آن ها به این حقیقت صحه می گذارند که آن ها بیشتر از ایرانیان اصالت آریایی بودن شان را محفوظ داشته اند.

پس از سقوط یفتلی ها فرهنگ و داشته های فرهنگی آن ها یا از نظرها پنهان می شود و یا هم از ارزش های ایران که مقابل توران است ؛ به حساب آورده شده اند. تعدادی از پژوهشگران به این نتیجه رسیده اند و آن را تصدیق داشته اند.

بهر صورت آن چه در این نوشته میخوایم بحث کنیم ؛ نام شغنان در شاهنامه است که این مقدمه برای روشن شدن یکی از اقوام آریایی نژاد به نام شغنانی ها در شاهنامه می باشد که بر اساس شواهد تاریخی این اقوام بخشی از اقوام یفتلی در آن عصرها محسوب می شده اند.

طوری که گفته شد ؛ در داستان های شاهنامه مناطق مختلفی نام برده شده و نقل داستان ها در نقاط مختلف آسیا مسکن اولی آریایی ها تمثیل می گردد که این امر هویت تاریخی اقوام را مستند می سازد و ارزش آن در تشریح جغرافیای کشورها و بلاد آریایی آن زمان جلوه گر می گردد. در زمره مناطق شاهنامه که صحنه های لشکرکشی ها، رزم و پیکار در آن برپا بوده و یکی از چهره های نمایان طرف های جنگ شاهنامه می باشد؛ از شگنان نام برده شده است. در بیتی آمده است: (۶)

ز بلخ و ز شگنان و آموی و زم سلیح و سپاه خواست و گنج و درم

در این بیت بدون تردید شگنان همان شغنان امروزی است که این نام تا امروز با تغییر حرفی به شغنان تبدیل شده است. حرف « گ » این کلمه جای خود را به حرف « غ » تعویض نموده است. این تغییر به صورت طبیعی می باشد. زیرا حتی امروز تعدادی از مردم هنوز شغنان را به صورت درست تلفظ کرده نمی توانند و آن را « شغلان ، شقلان . . . » تلفظ می نمایند.

تاکید بودن « شگنان » به « شغنان » را سخن یکی از شخصیت های بزرگ آن زمان حکیم ناصرخسرو تصدیق می دارد که وی در عصری زنده گی می نمود که نزدیک به عصر حکیم ابوالقاسم فردوسی بود. او در یک قصیده اش شرف انسان را وابسته به علم و دانش می گوید نه به بزرگی جسامت فزیکتی ، در آن قصیده در بیتی بزرگی کوه شغنان را مثال آورده و نوشته است: (۷)

ور به مال اندر بودی هنر و فضل و خطر کوه شغنان ملکی بودی بینا و بصیر

از این سرزمین حکیم طوس در زمره مناطق مربوط به سپاه توران یاد می کند و آن را در قلمرو تورانیان محسوب میدارد. در جنگ رستم با سپاه توران که آن گاهی سپاه توران از جهان پهلوان شاهنامه رستم این سمبول قوت ، قدرت و جوانمردی به تنگ آمده و شکست می خورد؛ رستم ایرانیان را به پایمردی و پایداری تشویق کرده به ورهام یکی از پهلوانان ایران دستور می دهد که با پیلبانان سپاه توران بچد و خودش لشکر توران ، چین و شگنان را ببرد ؛ از زبان شاهنامه است که می خوانیم: (۸)

همه پاک شان پیش خسرو بریم ز شگنان و چین هدیه نو بریم

در داستان دیگر فردوسی در جایی از شغنان نام می برد که در لشکر یفتلی ها شامل است. مورخین یفتلی ها و شغنانی ها (خرنونی بین) را یکی می دانند که شواهد تاریخی دال بر این امر است که نخستین سلطنت آریایی ها را شغنانی ها تشکیل داده بودند که یفتلی ها ادامه این سلطنت را تشکیل می دادند. در داستان « رزم خاقان و غاتقر سالار هیتالیان » این نام می آید و آن طوری ترسیم می شود که گویا خاقان (مراد از شاه ترکان) با غاتقر شاه هیاطله در جنگ است. خاقان به سوی هیتالیان لشکرکشی می کند و غاتقر از مناطق مختلفه قلمرو خویش لشکری بر می گزیند و به مقابله می پردازد؛ این مناطق در شاهنامه : (۹)

سپاهی ز هیتالیان برگزید که گشت آفتاب از جهان ناپدید

زبلخ و ز شگنان و آموی و زم سلیح و سپه خواست و گنج و درم

زختلان و از ترمذ و ویسه گرد ز هر سو سپاه اندر آورد گرد

در برخی داستان های دیگر شاهنامه نیز جایی به نام « شنگان » آمده است. در داستانی رستم سپاه خود را تشویق می کند که از ایرانیان تنها او به رزم سپاه توران می رود؛ او می گوید: (۱۰)

نخواهم از ایرانیان یار کس پی رخس و ایزد مرا یار بس

یکی را ز سقلاب و شنگان و چین نمانم که پی بر نهد بر زمین

شنگان به تعبیر مورخ شهیر کشور احمدعلی کهزاد همان شغنان می باشد که به گفته اش امروز دره سرسبز و شادابی بدخشان شوروی (امروزه به نام ولایت بدخشان کوهستانی مربوط تاجیکستان) و نیمه دیگر آن مربوط ولایت بدخشان افغانستان است . او ادامه می دهد: دره شغنان در هزار سال قبل به اسم « شنگان » یاد می شد که حالا فقط یک « ن » بعد از « ش » آن حذف و « گ » به « غ » ابدال شده و از روی لهجه و تلفظ هرکس می داند که « شنگان » عین همان « شغنان » است. شغنان که در صفحات شمال شرقی هندوکش موقعیت دارد ؛ با سمنگان که در داستان های شاهنامه از آن یادآوری شده ، از نظر موقعیت در یک طرف هندوکش قرار دارد.

به تحلیل کهزاد این هر دو ساحه گویا زیر اثر یک پادشاهی بوده اند. وی علاوه می کند: شنگان (شغنان) و سمنگان (ایبک) هر دو در صفحات شمال هندوکوه قرار دارند. روزی شمنگان یا سمنگان و شنگان زمین هر دو جزو قلمرو سمنگان زمین بوده و شاه سمنگان به هر دو جا یک سان آمریت داشت. (۱۱)

تعبیر شنگان به شغنان توسط دانشمند بزرگ کشور کهزاد دقیق اما این نکته قابل دقت می باشد که شغنان در یک هزار سال قبل به نام شنگان بوده باشد و بر اساس ابدال حروف گویا شغنان شده است؛ قابل تردید است. زیرا ؛ چند موضوع می تواند دلیل رد کردن آن واقع شود:

☆ - در زمان نزدیک به عصر فردوسی یعنی در حدود یک هزار سال پیش « شغنان » با عین حروف در قصیده حکیم ناصر خسرو آمده که آن بر ابدال خط بطلان می کشد.

☆ - در خود شاهنامه این نام به شکل « شگنان » آمده که نباید این ابدال باشد.

☆ - در برخی از آثار جغرافیایان عرب شغنان به شکل « شقنان » ، « شقینه » و امثال آن در دوره بی که شاهنامه آفریده شده ، قید گردیده است و این آثار از شغنان به عنوان یک جای مهم یاد می کنند و آن را در قطار جاهای مهم دیگر می آورد. پس این ابدال نبوده است.

اگر این ابدال پذیرفتنی نیست ، پس آمدن این دو نام مترادف چگونه صورت پذیر شده است؟

پاسخ به این پرسش را می توان در نوشتار شاهنامه جستجو کرد. جایی که شغنان در حوادث داستان های شاهنامه تکرار می شود؛ به نام شگنان قید می گردد. بناءً این دور از حقیقت نخواهد بود که شگنان شکل غلط برداشته شده شگنان برخی از ناسخین شاهنامه در دوره های بعدی می باشد. از اینکه شگنان و شنگان هر دو در قطار سرزمین های توران زمین قرار دارند و همزمان با آن ساحاتی یاد می شوند که هر دو نشاندهنده یک محل هستند. هر چند نام محلات دیگر چون اوشنگان ، شنگان راغ نیز در همین ساحات وجود دارد . ولی نشانه های یاد شده از شنگان شاهنامه همان می باشد که به شگنان یا شغنان برابر می آید.

از جایی هم در شاهنامه باشنده گان شگنان به نام « شگنی » یا شغنی یاد گردیده که این نیز موید این سخن است. زیرا باشنده شنگان هیچگاهی شگنی یاد شده نمی تواند.

در شاهنامه شغنان در جمله مناطق نمایان در قلمرو تورانیان بوده است. در « نامه پیران به گودرز کشواد » این نکته واضح می شود. وقتی پیران گودرز را به صلح و آشتی دعوت می کند؛ تعهد می سپارد که به مرزهای قبلی ایران و توران وفادار بمانند. قلمرو توران را مشخص می نماید که در جمله شنگان را نیز یاد آور شده و می آورد: (۱۲)

دگر از در بلخ تا بدخشان	همینست از ین پادشاهی نشان
فروتر که از دشت آموی و زم	همیدون به ختلان در آید بهم
جو شنگان و چون ترمذ و ویسه گرد	بخارا و شهری که هستش به گرد

شغنان محل پرورش سپاه توران و پهلوانان بزرگ آن بوده است. داستان « رسیدن افراسیاب به شنگان زمین و دیدن او برزو را » از این مطلب یاد آوری می کند. در این داستان وقتی افراسیاب از جنگ رستم روگردان می شود و برای تجدید سپاه به هر جا سر می کشد؛ قدمش به شغنان می رسد و در آن جا : (۱۳)

بدان راه بیسه سر اندر کشید گریزان ز رستم به شنگان رسید

افراسیاب همراه با سایر کشورداران و سران سپاه بدانجا رسیده بود ؛ در جمله : (۱۴)

چو پیران و گرسیوز و شاه چین رسیدند نزدیک شنگان زمین

آن ها بر لب چشمه بی می رسند و دم راستی می کنند؛ دهقان قوی هیکلی را می بینند که چون شتری جسامت بزرگ داشته ، با رنگ سرخ مثل کوهی ایستاده و درختی چون گرز بدست گرفته ، گردن و سینه فراخش او را مانند درختی می نمایاند. با بازوان ستبرش شاخ درختان را می شکست . از دیدنش تعجب می کنند و افراسیاب تاکید می نماید که پهلوانی چون او ندیده است. به یکی از افرادش امر می کند تا او را به نزدش حاضر بدارند. وقتی فرد روان شده نزد او می رسد و خبر می دهد که او را افراسیاب خواسته ؛ نمی پذیرد و شخص موظف تیغ از نیام می کشد. دهقان بر او هجوم می آورد و نفر موظف از صحنه فرار می کند. زمانی افراسیاب این صحنه را می بیند ؛ به سرلشکر سپاه امر می نماید تا او را نه به زور بلکه به نرمی و چرب زبانی بیاورند. گرسیوز یکی از سردمداران لشکر او را با این طرز به نزد افراسیاب آورد. افراسیاب از او نام و نژادش را می پرسد و او خود را برزو معرفی می کند که نواسه یک تن از پهلوانان توران به نام شیرو است. افراسیاب او را قانع می سازد تا در سپاه توران شامل گردد.

شغنان در شاهنامه محل برگزاری جشن ها و اعیاد قدیم گفته می شود. داستان « پهلوانی آموختن برزو از سرداران توران » این را بیان میدارد که افراسیاب برزو را به نام پهلوان توران میگزیند. سرکرده گان توران را به شغنان می خواهد تا در این جا مدتی را درنگ نمایند و تدبیر جنگ را گرفته و نیز در جشن فریدون شرکت ورزند؛ ادامه داستان:

(۱۵)

که لشکر فرستند نزدیک شاه	جهان پهلوانان با دستگاه
که شه کرد در کوی شنگان درنگ	هم از بهر تدبیر و پیکار جنگ
به جشن فریدون سر مهر ماه	چنان ساخت باید که یکسر سپاه
بیایند تازان به شنگان زمین	چه کهتر چه با افسر و با نگین

شغنان به عنوان زادگاه جای با افتخار در داستانی در شاهنامه قید گردیده است. « جنگ فرامرز با برزو » این مطلب را افاده می نماید. در این داستان آمده که رستم در مقابله با برزو احساس ضعف و کمزوری می کند و وقتی در برابر او مقاومت کرده نمی تواند؛ به جای خود پسرش فرامرز را می فرستد. در تمام داستان های شاهنامه این تنها صحنه بی است که رستم جهان پهلوان در مقابل پهلوانی احساس عجز می نماید. دستش با ضربه گرز برزو می شکند که فرمایش به جنگ برزو حاضر شده نمی تواند و به جای او پسرش به میدان می درآید که در این نبرد پای برزو به سوراخ موش در صحنه نبرد برابر می آید و برزو به روی می افتد که فرامرز با چالاکمی او را بسته می کند. پهلوان بسته شده را به نزد خسرو شاه ایران می آورند . خسرو از او می پرسد: (۱۶)

چه نامی و اصل و نژاد تو چیست به توران ترا خویش و پیوند کیست

بدو گفت برزو که ای شهریار جهان را برآور درختی بیار
مرا خانه در کوه سنگان بود بدان رود اندر مرا خان بود

در برخی داستان ها شغنان جایی برای تامین سپاه به توران در پهلوی دیگر مناطق توصیف می شود. در داستان « نامه نوشتن رستم به کیخسرو » این مطلب آمده که رستم وقتی می داند که سپاه کمکی به تورانیان رسیده ؛ بر آن تصمیم می گیرد که : (۱۷)

من این بار تنگ اندر آیم به جنگ بد اندیشگان را شود کار تنگ
من او را چنان مست و بیهوش کنم تنش خاک گور سیاوش کنم
که از هندو سنگان و سقلاب و چین نخوانند از این پس برو آفرین

داستان های شاهنامه از شغنان نه تنها به عنوان جای یادآوری کرده بلکه در رابطه به باشندگان آن نیز گفتنی هایی در این داستان ها آمده است. باشندگان شغنان یا به زبان شاهنامه شگنان به نام شغنی یا به گفته شاهنامه شگنی در مواردی یاد شده اند. بیشتر این باشندگان (یا شاید هم مراد از قومیت باشد) در پهلوی کوشانی ها یا کشانی ها قرار داده می شوند. آن ها از جمله سپاه قابل حساب برای تورانی ها می باشند که در برابر ایرانیان آورده می شوند. داستان « آمدن پیران به نزد رستم » این مسئله را بیان می کند. وقتی رستم پیران سردار لشکر توران را به نزد خویش فرا می خواند و با او شرایط متارکه جنگ را مطرح می کند . پیران نیز جنگ را بی معنی می گوید و به رستم هشدار می دهد که اگر جنگ صورت بگیرد ؛ در آن صورت: (۱۸)

گر ایدون که جنگی بود همگروه تلی کشته بینی به بالای کوه
کشانی و شگنی و سقلاب و هند از این مرز تا پیش دریا سند

شغنی ها در شاهنامه در جمله سران توران به حساب می آیند. سرانی که در این سپاه تصمیم گیرنده اند. داستان « رستم با خاقان چین » به این مطلب صحنه می گذارد. در این داستان زمانی خاقان از کشته شدن کاموس در صحنه پیکار آگاهی می یابد ؛ دیگر سران سپاه نیز آگاه شده و غمگین می شوند. همه به خاقان مراجعه می نمایند و تصمیم مشترک می گیرند؛ از سخن شاهنامه : (۱۹)

کشانی و شگنی و گردان بلخ ز کاموس شان تیره شد روز و تلخ

این اقوام در محافل و نشست های سران لشکر توران حضور داشته اند . داستان « لشکر آراستن تورانیان و ایرانیان » از این موضوع بحث می کند که در این داستان دلیران توران انجمنی را دایر می نمایند و در انجمن تصمیم می گیرند تا به ملاقات خاقان چین بروند. دلیران ، این انجمن چنین نام برده می شوند: (۲۰)

شمیران شگنی و شنگل ز هند ز سقلاب چون کندر و شاه سند
بزرگان توران سران ختن همه پیش خاقان شدند انجمن

از این اقوام که در لشکر توران قرار دارند ؛ در جمله سپاهیان زمانی یادآوری می شود که در تصمیم گیری جمعی با دیگران شریک اند . در داستان « گرفتار شدن خاقان چین » این موضوع وضاحت می یابد. زمانی که خاقان نبرد رستم را مشاهده می کند؛ سرنوشت محاربه را به گونه دیگری می اندیشد. به فکر مصالحه می افتد و سران را ملاقات می کند تا به صورت جمعی تصمیم متارکه جنگ را بگیرند. سپس خاقان در تلاش می شود تا کسی را که زبان ایرانی را بداند به نزد رستم بفرستد . شخص را موظف می سازد تا به رستم بگوید که : (۲۱)

بدو گفت رو پیش آن شیرمرد بگویش که تندی مکن در نبرد
چغانی و شگنی و چینی و وهر از این کینه در دل ندارند بهر

شغنی ها در لشکر توران برای ایرانیان نیز اقوام قابل محاسبه بوده اند. در داستان « نامه نوشتن رستم به کیخسرو » وقتی رستم از چگونگی وضعیت نبرد به کیخسرو نامه می نویسد؛ در نامه از موجودیت اقوام که در نبرد شامل هستند، معلومات می دهد . رستم برای کمک خواستن از کیخسرو از سپاه زیاد توران خبر می دهد و می نویسد: (۲۲)

همانا که شمشیرزن صد هزار ز دشمن فزون بود در کارزار
کشانی و شگنی و چینی و هند سپاهی ز چین تا به دریای سند

شغنی ها در قطار سایرین در جنگ مورد انتقام قرار گرفته و از آن ها یاد شده است. داستان « آمدن پیران به نزد رستم » مسئله را وضاحت میدهد ؛ رستم به او اخطار می دهد که اگر این خواسته ها در نظر گرفته نشوند، در آن صورت: (۲۳)

وگر نه نماتم یکی مرد کین نه شگنی نه سقلاب و خاقان و چین
برآرم ازین رزمگاهت دمار سر آرد به جای گیا خاک بار

شغنی ها در جنگ ها متحمل قربانی های زیادی شده اند . داستان های شاهنامه که سراپا در گرو جنگ و نبرد هستند از قربانی های هر دو لشکر قصه ها دارند. داستان « رزم شنگل با رستم » نیز از چنین محتوایی صحبت دارد که سپاه در گیر در این جنگ افراد خویش را از دست می دهند که از جمله شغنی ها ؛ در این داستان آمده است: (۲۴)

چنین گفت لشکر همه همگروه که از کشته گان گشت هامون چو کوه
ز چینی و شگنی و از هندوی ز سقلاب و هری و از پهلوی

در میان لشکرهای شاهنامه گاهی سرکرده های آن ها نام برده می شوند و در پهلوی نام سرکرده ملیت وی نیز یاد گردیده است. یعنی سران یا قبیله یا قوم شان شناسایی گردیده اند. شغنی ها نیز شاه یا امیر خویش را در پهلوی خود داشته و در داستانی از او به نام « شمیران » یاد می گردد. جالب توجه این است که این نام هنوز هم در میان شغنی ها رواج دارد و مردم هنوز هم فرزند شان را « شاه میر » نام می گذارند. این نام به زبان شغنی « بنه میر » است و آن نام ترکیبی از کلمه های « بنه » به معنی شاه و « میر » یا امیر می باشد.

آنچه به ارتباط موضوع به بحث گرفته می شود؛ نام شاه شغنان می باشد که داستان « فرستادن افراسیاب خاقان و کاموس را به یاری توران » آن را یادآوری می نماید. در دوام این داستان آمده که رزم پیران سرلشکر توران با ایرانیان به درازا می کشد و ایرانی ها در کوه هماون در محاصره می آیند. افراسیاب سپاه کمکی به پیران می فرستد. در این سپاه مهتر ماورالنهر، خاقان چین، کاموس کشانی، کندر از سقلاب، غرچه از سکسار، شنگل از هند، فرطوس چغانی و: (۲۵)

شمیران شگنی سر افراز دهر پراکنده بر نیـزه و تیغ زهر

یکی از نکات اساسی تثبیت هویت ملی هر قوم زبان آن قوم است. بزرگترین ارزش اجتماعی جوامع انسانی داشتن زبان به عنوان وسیله تفاهم میان آن ها است که هر ملتی زبان خویش را دارا می باشد. هرگاه ارزش های زبانی از جامعه انسانی برداشته شود، تفاوتی میان انسان و سایر حیوانات باقی نمی ماند و شاید هم حکم الهی به عنوان اشرف مخلوقات برای انسان بر همین پایه باشد. در طول ازمنه های تاریخی ملت ها تلاش ورزیده اند تا زبان های خویش را محفوظ دارند و از آن حمایه می کنند. سرنوشت زبان تاجیکی در برابر زبان روسی درس عبرتی برای گوینده گان زبان های مادری است. زمانی زبان تاجیکی از همه ادارات دولتی، مارکیت و موسسات دانشگاهی دامن جمع کرد؛ در حال احتضار در آمد و آنانی که این احتضار را درک کردند، فریاد برآوردند. سخن شاعر چیره دست تاجیک و ناراض از وضع آن زمان بازار صابر این اعتراض را منعکس می سازد؛ او گفته بود: (۲۶)

زهر بادا شیر مادر بر کسی کو زبان مادری گم کرده است

به هر صورت برای شغنی ها نیز زبان یکی از مشخصه های قومی آنها است که این زبان تاریخ طولانی را از سر گذرانیده و تا به امروز به حال زار و نزار خود را رسانید. در شاهنامه نیز اشاره تلویحی به آن صورت گرفته که مویذ تاریخ قدیم آن می باشد. داستانی در شاهنامه آن را واضح می سازد که این زبان در آن دوره قدیم در مکالمه بوده است. در این داستان آمده که هر گروه سپاه توران زبان خاص خود را دارد. داستان « لشکر آراستن تورانیا و ایرانیان » این روایت را ادامه میدهد که دو لشکر در برابر هم صف آراستند و رستم که تازه به صحنه محاربه رسیده بود، این روز را در جنگ شرکت نمی ورزد. او به دیدن سپاه توران به تیغه کوه می رود و گروه های توران را به تماشا می نشیند که سپاه بزرگی را مشاهده می کند؛ از زبان شاهنامه می خوانیم: (۲۷)

بشد پهلوان تا سر تیغ کوه به دیدار خاقان و توران گروه

از ایشان نمودی چو یک مهره موم	سپه دید چندان که دریای موم
دگرگونه جوشن دگرگون کلاه	کشانی و شگنی و وهری سپاه
کهنانی و رومی و نهری و سند	چغانی و چینی و سقلاب و هند
درفشی نو آنین و نو توشه یی	زبانی دگرگون به هر گوشه یی

از تحلیل و ارزیابی محتوای شاهنامه در مورد شغنان و شغنانی ها می توان نتیجه گرفت که شغنانی ها در آن زمان یکی از مقتدرترین اقوام آریایی بوده و حاکمیتی بر این سرزمین داشته که تا کنون پژوهشی در این مورد صورت نگرفته است.

تصدیق شاهنامه از شغنان می رساند که از واقعیت دور نخواهد بود که دوره یی از سلطنت شغنانی ها وجود داشته ولی تاریخ هنوز آن را ناگفته باقی گذاشته است. این کار تاریخ به نسل جوان کشور فراخوانی است که آن ها پیرامون فرهنگ باستانی غنی ، برخی از رسومات تاریخی مذهبی ، ارزش های زبان ویژه « خرنوئی » پژوهش نموده و با علاوه کردن همت جوانی و دریافت شواهد تاریخی صفحه نانوشته تاریخ را بازخوانی نمایند و به رسالت جوانی خویش «ص» صحیح بگذارند.

پا ورقی ها:

۱- شاهنامه فردوسی، نشر کمیته دولتی طبع و نشر ، کابل صفحه ۲۹۵	۲- شاهنامه ، صفحه ۲۹۵
۳- شاهنامه ، صفحه ۱۸۸	۴- شاهنامه ، صفحه ۱۹۶
۵- شاهنامه ، صفحه ۴۵۰	۶- شاهنامه ، صفحه ۴۵۰
۷- دیوان قصاید ناصر خسرو، صفحه ۴۵۰	۸- شاهنامه ، صفحه ۲۰۳
۹- شاهنامه ، صفحه ۴۵۰	۱۰- شاهنامه ، صفحه ۳۰۲
۱۱- افغانستان و شاهنامه ، صفحه ۵۶۴	۱۲- شاهنامه ، صفحه ۲۳۸
۱۳- شاهنامه ، صفحه ۵۶۴	۱۴- شاهنامه ، صفحه ۵۶۴
۱۵- شاهنامه ، صفحه ۲۰۶	۱۶- شاهنامه ، صفحه ۵۷۲
۱۷- شاهنامه ، صفحه ۱۹۶	۱۸- شاهنامه ، صفحه ۱۹۹
۱۹- شاهنامه ، صفحه ۲۰۴	۲۰- شاهنامه ، صفحه ۱۹۵
۲۱- شاهنامه ، صفحه ۱۹۹	۲۲- شاهنامه ، صفحه ۲۰۵
۲۳- شاهنامه ، صفحه ۱۸۸	۲۴- شاهنامه ، صفحه ۲۰۲
۲۵- شاهنامه ، صفحه ۱۹۳	۲۶- کتاب درسی زبان تاجیکی، صنف پنجم صفحه